

- **دلدل دامبلدور: جادوگر- لباس های تیره و گشاد - مو های ژولیده و بهم ریخته -  
پیشگویی های عجیب و ترسناک - همیشه دوتا گوی همراه دارد - دعا نویسی و کسب  
درآمد در مدرسه - در بچگی قدرتی ناشناخته را از پدر بزرگش به ارث برده**
- **خلیل بچه غول: ورزشکار - هیکلی - بزنی بهادر - خشن - قدیم لاغر مردنی بوده و سر این  
موضوع مسخره و تحقیر میشده و ...**
- **اسد استیو: آی تی من - عینک بزرگ - پلک های افتاده - نخبه ریاضیات و کامپیوتر -  
همیشه لپ تاپ یا تبلت همراهش - هک کردن پیج معلم ها و بچه ها و اخاذی از آنها**
- **عماد درویش: ادبی هنری - شاعر - طراح و گرافیسیت - پژوهشگر و روشن فکر - کلاه  
هنری کج و اجازه نمیدهد کسی دست به کلاهش بزند - اطلاعات تاریخی خفن - همیشه  
کتاب شعر در دست دارد**
- **داداخان: مغز متفکر - درون گرا - کم حرف - آب زیر گاه - مرموز - مدیر - مظلوم نما بین  
دانش آموزان - استیل پیرمردی - ناشنوا نما ولی اعضای گروه میدانند که ناشنوا**

نیست

● آقای صامت: ناظم مدرسه - بشدت جدی و عصبانی - یک دست کلید بزرگ دارد -

همیشه جلیقه میپوشد - بسیار منظم و مقرراتی - نظامی قدیمی - قلبی مهربان زیر

پوستی خشن

● آقای قارون: محافظ کار - پرتوقع - ذهن اقتصادی - لاکچری - خسیس - دارای اتوریته

بالا

● آقا رسول: خدمه مدرسه - پرکار - بهلول طور - سن و سال دار - شیش میزنه - ابزار و

وسيله ميده به بچه ها و خیلی مهربونه - حس پدری نسبت به بچه ها دارد

## فصل 1: زیپ شلوار شما باز است!

**1-1: سخنرانی قارون در مراسم شروع سال تحصیلی جدید و چرت زدن بچه ها**

**2-1: آمدن عکس بدجور پشت سر قارون**

**2-2: سخنرانی صامت در حالی که اسمال است**

**3-1: شروع مراسم اهدای جوایز با دعوت معلم ها روی سن. بالا رفتن معلم ها و ارسال شدن پیام**

**برای آنها با محتوای زیپ شلوار شما باز است!**

**4-1: گفتن اسم دانش آموز برتر و پخش آهنگ خز به جای موسیقی نیروهای مقاومتی و تشویق**

**5-1: ترکیدن پرژکتور سالن در حین اهدای جوایز**

**6-1: هجوم سوسک ها به سالن**

**7-1: رفتن ناگهانی برق و چند برابر شدن ترس بچه ها. فرار همه دانش آموزان و معلم ها از سالن و**

**نیمه کاره ماندن مراسم شروع سال تحصیلی**

## فصل 2: گنگ قلدر، خرابکار

**1-2: تقسیم غنائم (جوایز سرقت شده از مراسم افتتاحیه) . اینجا میفهمیم تمام آن خرابکاری ها کار**

این گروه و برای به سرقت بردن جوایز جشن بوده است

**2-2: گفتن از اتفاقات قبل. مرور خاطرات سرقت و حالگیری ها (طنز) قیافه فلانی رو دیدی. بدبخت فلانی**

... و

**3-2: معرفی رهبر گروه (دادا خان): توییخ یکی از اعضا بخاطر درست اتفاق نیفتادن یک خرابکاری**

**4-2: شروع 63امین جلسه رسمی گروه: سخنرانی دادا خان . طرح دستور جلسه: همانطور که میدانید**

مدرسه رو به ویرانیست و نیاز به بازسازی اساسی دارد. مدیر لاکچری و پولدار و ولخرج، برای مدرسه

هیچ خرجی نمیکند. گویا باید مدرسه روی سرش خراب شود تا به فکر بیافتد.

**5-2: طرح ریزی خرابکاری بزرگ: ارایه هر یک از اعضا برای معرفی فضاهای مدرسه و قابلیت برای**

خرابکاری (تسک: ایجاد پاورپوینت برای هر کاراکتر که دارد در جلسه ارایه میدهد) . نوع خرابکاری بر

اساس شخصیت هر کدام از اعضا . تقسیم وظایف توسط دادا خان. هرکس در یک مکان از مدرسه

(مثل آزمایشگاه، سایت، انبار و ...)

**6-2: تعیین زمان اتفاق بزرگ (12 شب فردا)**

## فصل 3: هر کس سر جای خودش!

**1-3:** آماده سازی اعضای گروه برای رسیدن به قرار: لباس پوشیدن / تمرین و مرور کارهایی که باید

بکنند (شرح وظایف خود) / کوله بستن و برداشتن تجهیزات / پیچوندن خانواده ها / فرار از خانه و ...

**3-5:** چگونگی عبور از در مدرسه: مراجعه یکی از اعضا به مدرسه برای بازشدن در و پرت کردن حواس آقا

رسول (داداخان) به بهانه اینکه چیزی در مدرسه جا گذاشتم. ورود بقیه اعضا

**3-6:** تعیین قرار پایانی توسط داداخان: مشخص کردن دستاورد های هر شخص از خرابکاری مورد

نظر و عکس گرفتن از خود در پایان ماموریت و ارسال برای داداخان (تعیین محدودیت زمانی). فعال

بودن لایو لوکیشن برای رصد رهبر (داداخان)

**3-7:** هر کس به سر جای خود برود (به طور مثال سایت-کلاس-کتابخانه و ...)

## فصل 4: خرابکاری بزرگ

**4-1: خلیل غول بچه: الف)** پیدا کردن ابزار از انبار مدرسه (برای باز کردن شیر آب سرد دسشویی ها و

سوراخ کردن سقف مدرسه)

ب) خالی کردن بنزین ماشین خدمه (آقا رسول)

پ) رفتن به پشت بام و کندن ایزوگام با ابزار آلات و ریختن گازوییل در کولر ها

ت) رفتن به حیاط و قطع کردن آب سرد دسشویی ها

ج) ارتباط با دادا خان و گرفتن تاییدیه از طریق عکس سلفی در موقعیت << با نشان دادن لوله

دسشویی به نشانه افتخار

د) ثبت عکس و شرح واقعه در فولدر سری دادا خان (که در آن اطلاعات اعضا از بچگی تا امروز با اتفاق

های مختلف ثبت شده) دادا خان یک نوت بوک شخصی دارد که در آن همه اتفاق های مهم ثبت

میشوند. (شخصیت پردازی جزیی خلیل)

**4-2: عماد درویش: الف) نصب کاریکاتور های تحقیرآمیز معلم ها در مکانهای مختلف**

**ب) شوخی و شعار علیه مدیر و ناظم روی دیوار حیاط با اسپری. یک مصراع شعر**

**پ) در جامیز همه بچه ها یک جمله با مضمون (وسط زنگ دوم همه با هم صدای حیوان در می آوریم و**

**پا میکوبیم)**

**ت) قالب کلیشه (تلق پلاستیکی) صورت مدیر را با اسپری روی دیوار ها حک میکند و یک خط قرمز روی**

**آن میکشد. مرگ بر قارون**

**ج) ثبت عکس سلفی با اسپری و ارسال برای دادا خان (وارد فولدر عماد میشویم. شخصیت پردازی**

**جزیی عماد)**

#### **3-4: دلدل دامبلدور: الف) مخفی سازی کلید در کتابی در کتابخانه**

**ب) دادن نشانی یک کتاب در عین ناباوری به بچه ها (موضوع کتاب جن یابی)**

**پ) کلید پیدا شده مربوط به صندوق مخفی شده در دو گوشه متروک از مدرسه است. داخل صندوق**

**نقشه های گنج هستند**

**ت) این کار نقشه دلدل برای فردا صبح است. با این کار به دنبال جلب اعتماد دانش آموزان است. و در**

**ادامه دادن چند نقشه گنج که به دیوار کتابخانه و ستون مرکزی مدرسه میرسد. قصد او فعال کردن**

**سایر دانش آموزها برای خرابکاری بزرگ در مدرسه است. (طراحی نقشه های گنج TASK)**

**ج) عکس سلفی با نقشه (فولدر سری دادا خان) شخصیت پردازی جزئی دلدل**



#### **4-4: اسد استیو: الف) ورود به سایت**

ب) دستیابی به پسورد مدیر سایت از روی یک الگوریتم با قواعد برنامه نویسی (TASK)

پ) عوض کردن بک گراند همه سیستم های مدرسه ( یک تصویر ناجور)

ت) دسترسی به اطلاعات معلم ها (آدرس، شماره تلفن و ...)

ج) دسترسی به فایل آزمون ها برای تقلب همه گانی در امتحان های ترم

چ) برای به روز رسانی کامپیوتر های مدرسه توسط قارون، یک ویروس قوی را به سرور وارد میکند تا

کل سیستم ها به فنا روند و او مجبور به خرید سیستم های جدید شود ( طراحی ویروس << TASK)

اسد با پیگیری سیم سرور، آن را پیدا میکند که برای در امان ماندن از دست بچه ها در زیرزمین

است

ح) لپ تاپ خود را به سرور وصل میکند و شروع به وارد کردن ویروس به سرور در زیرزمین

خ) به یکباره صدایی از پشت قفسه می آید. قفسه میچرخد و دری مخفی در زیر زمین پیدا میشود

**4-5: دادا خان بیرون مدرسه در حال ارتباط برقرار کردن با بچه ها و گرفتن گزارش از آنهاست. لو رفتن**

های احتمالی را خنثی میکند. مثلا نکند کسی بیاید

## فصل 5: یک ماه جستجو و انتظار

**1-5:** جمع شدن بچه ها سر قرار پایانی دم در مدرسه (نبودن اسد): الف) واکنش های مختلف: اصلا از

اول هم دلش با این کار نبود- پیچونده و رفته خانه- دادا خان باهانش در ارتباط بوده - می رویم دنبالش

نکنه اتفاقی برایش افتاده؟ - ترسیده - فردا میاد مدرسه (رفتن به سایت و برگشتند و چیزی پیدا

نگردند. برای همین به خانه هایشان برمی گردند)

**2-5:** دادا خان تا صبح در فکر است و ناگهان لایو لوکیشن به یادش می آید. گوشه را چک میکند و

میبیند لایو لوکیشن اسد زیرزمین مدرسه را نشان میدهد! (اسد در آخرین لحظه قبل از واقعه گوشه

را از جیبش به بیرون پرتاب کرده !)

**3-5:** صبح به مدرسه میروند . مشاهده پدر و مادر اسد که با آقای صامت صحبت می کنند. پسرمان

کجاست؟ انگار آب شده رفته تو زمین (شاک و ترسیده و ناراحت)

**4-5:** بازجویی آقای صامت از بچه ها با ایجاد رعب و وحشت (شیوه های بازجویی صامت از بچه ها) آثار

شکنجه روی بچه ها هنگام خروج از اتاق آزمایشگاه (اتاق بازجویی آقای صامت): یک نفر کچل شده-یک

نفر لباسش سوخته- آثار مداد لای انگشت-دماغ و دهن خونی و چشمانی کبود- بازجویی از سه نفر

دیگر غیر از دادا خان که اظهار ندانستن میکنند و خود را بسیار ناراحت و نگران نشان میدهند.

**5-5:** دادا خان مشغول ور رفتن با قفل زیر زمین است که آقا رسول میرسد و مج او را میگیرد. دادا خان

میگوید گوشیم جا مانده بود! کلید را از آقا رسول میگیرد و در را باز میکند. وارد میشود. در آنجا غیر از

گوشی عینک شکسته اسد را پیدا میکند؛ همه چیز بوی مرگ می دهد .

**5-6: چند روز بعد در اخبار خبری مبنی بر پیدا شدن جسد نوجوان 17 ساله در آب های دریای سرخ که**

**هویت جسد نامعلوم است.**

**5-7: عزاداری خانواده و دوستان و برگزاری ختم**

**5-8: گروه مجازی بچه های گروه گنگ: پیام های اعضای گروه و فرستادن عکس و خاطره بازی با اسد و**

**عذاب وجدان شدید**

**5-9: دادا خان در حال بستن و بایگانی کردن فولدر اسد در نت بوک خود است (دیدن فولدر اسد و**

**شخصیت پردازای جزیی او) که ناگهان صدای ویبره از گوشی اسد می آید . (گوشی ای که در زیرزمین**

**پیدا کرده بود)**

## فصل 6: رمز گشایی

**1-6:** تشکیل جلسه فوری 4 نفره. داداخان به بقیه خبر میدهد که پیامی روی گوشی اسد آمده که

حاوی یک لینک است و وقتی آن را باز کرده با تصویر عجیبی روبرو شده (کد 1)

**2-6:** کند و کاو برای رمز گشایی 9x (نحوه رمز گشایی هر کدام لینک می شود 9 چالش عملی / کد آخر

را نفیهمند). هر روز یک پیام گنگ و نامفهوم روی گوشی اسد می آید که نیاز به رمزگشایی دارد. در

مجموع 10 پیام در 10 روز

**3-6:** رفتن به کد 9 که زیر زمین است و دنبال رمزگشایی کد 10 هستند (عیاش-آبدارچی)

**4-6:** اعضای گروه در زیر زمین مشغول گشتن هستند که آقا رسول می آید و میگوید از همه چیز با خبر

است و من آبدارچی عیاشم.

**کدها:**

من اسیر اسرائیلی ها در تلاویو هستم. زنده ام و برای دشمن برنامه نویسی می کنم. راه نجات من از

زیر زمین مدرسه است.

من: 1 <<عکس شیری که سیب گاز میزند + آیه 51 سوره مدثر ( اسد و استیو جابز و اپل)

اسیر: 2 <<شروق دویات اسیر نوجوان فلسطینی (تحقیق درباره این اسیر)

اسرائیلی ها: 3 << سال تاسیس رژیم صهیونیستی که به شکل یک عدد و وارونه نوشته شده

است

تلاویو: 4 << شعر گنبد آهنین:

ساقیا! نوش چنان کن که صدا باز دهد

بر سر شارع می گنبد سیمین حباب

□ زنده ام:5<<محمد ضیف + آیه 2 آل عمران (تحقیق)

□ دشمن:6<<تار، مو+ص / 82 مائده (موساد)

□ برنامه نویسی:7<<01010101 (کد 01)

□ راه نجات من از زیر زمین مدرسه است:8<<زکریا الزبیدی (تحقیق) + 10 صف

□ زیر زمین:9<<ضرب المثلی به زبان عبری: "همیشه گم شده ها در زیر زمین پیدا می شود" + 5

اسراء

□ آبدارچی عیاش:10<<به صورت دو عدد ابجد نوشته میشود

## فصل 7: آبدارچی عیاش

**7-1:** آقا رسول در زیر زمین: حق گفتن هیچ چیز را ندارید. بچه بازی نیست. با اسرائیل طرف هستیم. 9

کد قبلی هم من میدانم. از اینجا به بعد با من (میفهمیم که نماینده نیروهای مقاومت و رابط بین گروه های مقاومت در مدرسه است).

**7-2:** گروه به این فکر می کند که اسرائیل زیر مدرسه ما چه میکند؟ (ایده های چندگانه و مراجعه به

رسول و لجاجت) جواب های احتمالی: توهم رسول / کشف تونل های نیروهای مقاومت / اسیر زنده

اسرائیلی در زیر مدرسه که به دنبال آن هستند / بچ گذاری برای نسل کشی

**7-3:** بچه ها رسول را تنها در آبدارخانه گیر می آورند. ادامه اصرار و لجاجت که باید به ما بگویی زیر

مدرسه چخبر است. تهدید رسول به اینکه اگر همکاری نکند او را لو میدهند و مدرسه را از این خبر پر

میکنند. رسول جواب سوال آنها را می دهد و سرّ حضور اسرائیل را فاش میکند (سست کردن زیر

مدارس غزه مثل داستان بیت المقدس). و سپس میگوید که در زیر زمین به یک درب مخفی رسیدم.

نمیدانم چطور باز میشود. اما دوست شما آن را باز کرد. من هنوز به دنبال پیدا کردن راه ورود به آنم

**7-4:** شروع اثبات توانمندی های اعضای گروه برای همراه شدن با رسول (قدرت دلدل در پیشگویی) << با

دعا باز میکنم / قدرت بدنی خلیل >> در رو هل میدهم / اطلاعات یهود شناسی عماد و شناخت راه های

زیر زمینی یهود >> سلیمان نبی و گنجینه ها / هوش زیاد و قدرت مدیریت و رهبری دادا خان >> برنامه

ریزی و مدیریت عملیات و بررسی احتمالات)

**5-7: قانع شدن رسول و تشکیل تیم اطلاعات عملیات به شرط بسته ماندن دهن اعضا و فراموشی**

**همه اتفاق هایی که در جریان است بعد از عملیات. (رسول مجبور به همکاری شده)**

## فصل 8: اتاقک مخفی رسول

**8-1:** بچه ها را به خانه اش در مدرسه میبرد. عضو نیرو های مقاومت بوده. ماموریت رصد قارون در

قالب یک آبدارچی را داشته تا ببیند او جاسوس است یا خیر: (تسک مجزا: بک استوری

قارون / جاسوس اسرائیل / مدرسه را تبدیل به پایگاهی غیر قابل تشخیص برای اسرائیل

میکند. رفت و آمد زیر زمینی اسرائیل از آنجا به غزه و جریان دادن فرهنگ صهیونیست در مدرسه)

**8-2:** رسول متوجه رفت و آمد شبانه سرباز های اسرائیلی در مدرسه شده اما متوجه نمی شود از کجا

و چرا. در جاهای مختلف مدرسه شنود کار گذاشته. از دفتر قارون تا اتاق جلسه گروه گنگ و

زیرزمین (متوجه رفت و آمد از زیر زمین می شود اما هر چه بررسی می کند نمی فهمد چگونه! در شنود

ها متوجه باز و بسته شدن یک در می شود اما نمی فهمد درب مخفی کجاست و چگونه باز میشود!) حالا

در حال گشتن دنبال در است.

**8-3:** در شنود های رسول از شب گم شدن اسد صدای او که دارد ویس میگیرد به جا مانده که دارد

وصل می شود به سرور. (برای دادا خان ویس می گرفته و گزارش می داده که در آخر موفق به ارسال

ویس هم نمیشود) همینطور که با سرور ور میرفته تا ویروس را وارد کند، با زدن یک اینتر صدای چرخش

قفسه می آید. از این شنود ضبط شده، رسول میفهمد که کلید در مخفی، سرور است؛ سراغ سرور می

روند.



## فصل 9: من دلدل دامبلدور هستم!

**9-1:** در زیرزمین رسول از بچه ها میپرسد که اسد اینجا چه کار میکرده؟ بچه ها نمیدانند چونکه فقط

قرار بود برود توی سایت. نمی دانیم چرا او مد در زیر زمین رسول داد میزند سرشان و شروع به جر و

بحث با آنها میکند.

**9-2:** دلدل که تا آن لحظه ساکت بود وارد گفت و گو می شود و میگوید: من میتوانم بگویم. از روی

شنیدن صدای دکمه های کیبورد چیزی که تایپ شده را متوجه می شوم. اما نمیتوانم دقیقا بگویم.

باید چند حدس را امتحان کنم .

**9-3:** لپ تاپ را وصل کرده و احتمال های دلدل را امتحان می کنند.

**9-4:** بعد از یک ساعت تلاش و تست احتمال های مختلف هیچ اتفاقی نمی افتد . آخرین حدس را

میزنند و بعد از ثانیه هایی که ناامید شده بودند، صدای تق از پشت قفسه می آید.

**9-5:** خلیل دست می اندازد و قفسه خیلی سنگین را جابجا می کند. با قفل عجیب اصلی مواجه می

شوند. قفل یک صفحه کلید است و شامل عدد(دلدل)، شکل(عماد)، کلمه(داداخان) و لوکیشن

(خلیل) می باشد. (تسک های پیش نیاز برای تعیین کد ها با توجه به تاریخچه اسرائیل 4 تسک

طراحی میشود. در ادامه انتخاب کد از میان کد های جمع آوری شده در تسک های قبلی به عهده خود

فردی که مینویسد است)

**9-6:** در نهایت بعد از کلی تلاش رمز هارا پیدا میکنند و در را باز میکنند. وارد میشوند و چند قدم جلو

میروند. ناگهان در از پشت سر با شتاب بسته می شود.

## فصل 10: تونل

**1-10:** توصیف فضا و شرح موقعیت. فضا شبیه یک تونل زیرزمینی و مخوف است. چشم‌ها هیچ نمی

بیند. رد کم نوری راه را مشخص کرده. با دنبال کردن آن پیش می‌روند.

**2-10:** دیدن دوربین‌های مخفی مداربسته توسط رسول (همین‌جا بایستید؛ عملیات خنثی‌سازی

دوربین) «چگونگی خنثی‌شدن دوربین‌ها با بچه‌ها به عنوان تسک (راه‌های از کار انداختن یک دوربین

مداربسته چیست)؛ با توجه به توانایی‌های هر کدام پیشنهاد‌هایی می‌دهند

(رسول / خلیل / دلدل / دادا خان / عماد)

**3-10:** رسیدن به سه راهی در تونل زیرزمینی. به سه گروه تقسیم می‌شوند. (رسول / عماد و

خلیل / دادا خان و دلدل) **تسک: چگونگی و دلیل تیم‌کشی.** تقسیم مسئولیت رسول برای جمع‌آوری

اطلاعات و شناسایی دقیق محیط. قرار جمع‌شدن مجدد تا حداکثر یک ساعت آینده سر همین سه

راهی

**4-10:** مقصد هر کدام از راه‌های سه راهی: الف) تیم دانشمندان اسرائیلی که دارند با وارد کردن

سموم به خاک برای نابرابری و ترور بیولوژیک عملیات می‌کنند «نسل‌کشی و ماده‌های

شیمیایی (دلدل و دادا خان)

ب) تیم حفر تونل و تسلیحات نظامی اسرائیل «سست کردن مدرسه (عماد و خلیل)

ج) فرماندهی نظامی، موساد و تیم حفاظت اسرائیل «حفاظت از تونل و کشف تونل‌های نیروهای

مقاومت و یافتن محمد الضیف و دیگر فرماندهان مقاومت

**5-10: دلدل با خواندن یک ورد و نوشتن حرز، با هیپنوتیزم، دانشمندان را به خواب یک دقیقه ای می**

**برد و داداخان وارد شده و تمام اطلاعات یک دستگاه را به گوشی خود منتقل میکند <<اطلاعات پروژه**

**ناباروری و مسموم کردن خاک.**

**6-10: عماد و خلیل به مکانی پر سر و صدا می رسند و متوجه حفاری می شوند؛ پر از تجهیزات کنده**

**کاری. جلوتر به یک انبار می رسند و می خواهند یکی از وسایل حفاری مثل مته حفاری را بردارند. انبار**

**دار سر می رسد و خلیل با ضربه ای حرفه ای او را بیهوش میکند (تسک روش های بیهوشی با ضربه) و**

**به عنوان اسیر با خود به محل قرار می آورد. در این بین عماد نقشه حفاری را که در تونل نصب است**

**میبیند که کل مدارس غزه را شامل می شود. روی کاغذی نقشه را برای خود در زمان کوتاهی باز**

**آفرینی میکند. با ترس از روی میز یک سری وسایل را سریع در کوله اش میریزد و سریع از محل خارج**

**میشود.**

**7-10: رسول یک سرباز را دم دفتر اطلاعات موساد خفت میکند (بی صدا) و لباسش را می پوشد. کلاه را**

**تا روی صورتش پایین میکشد. با گویش عبری وارد دفتر موساد می شود تا کسی به او شک نکند. از**

**تابلوی جنایی (عکس و نخ ها) عکس میگیرد. داخل برد عکس تمام فرماندهان مقاومت و اطلاعاتشان**

**آمده. او عکس خود را میان آنها می بیند. یک نقشه از تونل های احتمالی نیروهای مقاومت را برداشته**

**و سریعا میخواهد خارج شود و به سمت محل قرار برود. (روش های حفر تونل توسط نیروهای مقاومت**

**+ نقشه های اسرائیل برای دنیا از منظر قرآن : تسک)**

**8-10: فردی از پشت نام سربازی که لباسش تن رسول هست را با فریاد صدا می زند. (هی جیکوب!!)**

## فصل 11: فرار

**1-11:** افسر اسرائیلی می گوید: چند بار به تو تذکر بدهم؟ کلاهت رو درست روی سرت بگذار! -چشم قربان

/رسول نفسی راحت میکشد، کلاه را صاف می کند و می رود.

**2-11:** رسیدن همه سر قرار؛ رسول دیرتر می رسد. اطلاعات را با هم دیگر به اشتراک میگذارند و به

رسول خیلی خلاصه گزارش میدهند (عماد به رسول میگوید که اینها یک تونل دارند از زیر مدرسه تا

خود تلاویو) برگشت به سمت زیرزمین.

**3-11:** در حال برگشت آنها آذیر خطر تونل به صدا در می آید و نور قرمز میشود. به در مخفی زیرزمین می

رسند و هر تلاشی که میکنند در باز نمیشود.

**4-11:** فرماندهی اسرائیل متوجه حضور غریبه ها شده و از دود هایی برای به در دسر انداختن آنها

استفاده میکند. همه به سرفه می افتند. عماد که از بچگی آسم داشته، بیپوش می شود. خلیل از

دستگاه حفاری استفاده میکند. دستگاه بر دیوار بتنی و در فولادی اثر نمیگذارد.

**5-11:** دلدل یک ورد می خواند تا بتوانند از در رد شوند اما نمی شود چرا که دیوار ها ضد جادو است

(تسک: شناسایی رابطه یهود با علوم غریبه )

**6-11:** ناامیدی و حرف های احساسی با یکدیگر. دستور های رسول « اگر اسیر شدید چه کنند و چه

بگویند یا نگویند (تسک: سربازهای نظامی هنگام اسیر شدن چه می کنند)

**7-11:** هرکدام از شخصیت ها در قالب ویس با خانواده خود صحبت می کنند و وصیت های بچگانه خود

را میگویند. به نوبت و با گوشی اسد (که دست دادا خان است.) آخرین نفر خود دادا خان است که

ناگهان پیامی روی گوشی می آید.

## فصل 12: TNT

**1-12:** پیامی از طرف اسد آمده : کوله‌ی عماد

**2-12:** سمت کوله عماد می‌روند و مواد ایجاد انفجار را در آن پیدا می‌کنند. رسول بمب می‌سازد با

ترکیب مواد (تسک: ایجاد انفجار با ابزار مختلف و مواد منفجره مختلف)

**3-12:** بعد از ساخت بمب آن را کنار دیوار بتنی می‌گذارند. رسول، بچه‌ها را به جایی امن می‌فرستد

خود رسول کنار بمب می‌ماند؛ فیتیله بمب کوتاه است. معلوم نیست خود رسول بعد از شعله‌ور

ساختن آن بتواند فرار کند و به جای امن برسد. گردنبندی که نشان یک **مثلث قرمز** روی آن است و حرز

دعایش را به دادا خان می‌دهد و آن‌ها را به زور می‌فرستد به محل امن.

**4-12:** فیتیله را روشن میکند و می‌دود. صدای انفجار! گوش‌ها سوت می‌کشد. بعد از مدتی بچه‌ها

برای پیدا کردن رسول می‌دوند. بالای سر رسول می‌رسند. خون از سر او جاری است. وصیت می‌کند

صدای سرباز‌ها می‌آید. یک اسیر اسرائیلی بی‌هوش و همچنین عماد که آن‌هم بی‌هوش است، باعث

می‌شود که نشود رسول را با خود برگردانند! بچه‌ها می‌روند. رسول با آخرین رمق هایش به سرباز در

تعقیب تیر اندازی میکند و او را میکشد.

**5-12:** بچه‌ها بعد از رها شدن در را می‌بندند و وسایل سنگین جلوی آن می‌گذارند.

## فصل 13: جوانمرد قصاب

**1-13:** بخاطر وصیت رسول، داداخان سریع به همراه اطلاعات به سمت گدی که رسول داد، میرود.

(پلاک فلان خیابان فلان) به یک دکان قصابی داغون می رسند.

**2-13:** داداخان فردی قد بلند و با سبیلی قطور و ابروهایی پاچه بزی میبیند. با ترس پیش او میرود و

می گوید از طرف رسول آمدم. قصاب خودش را به ندانستن میزند. داداخان می گوید: آبدارچی عیاش.

قصاب جا میخورد و از روی پیشخوان او را به پشت دخل می کشد و به اتاق پشتی قصابی میرود!

داداخان با بغض داستان را تعریف میکند. قصاب داستان را باور نمی کند و می خواهد او را دک کند.

داداخان می گوید: ما یک اسیر اسرائیلی در خانه رسول زندانی کرده ایم.

**3-13:** قصاب کنجکاو می شود و برای راستی آزمایی به همراه داداخان به خانه رسول میرود (امروز

جمعه صبح است ۶ اکتبر ۲۰۲۳) سراغ اسیر میروند! حالا که قصاب به بچه ها اعتماد کرده اطلاعات

بدست آمده را از بچه ها می گیرد (نقشه ها و فایل ها): اسیر همچنان بیپوش است؛ اما عماد به

هوش آمده و از همه چیز بی خبر است! قصاب از بی سیم اسیر، روی موج اسرائیلی ها می رود و

اطلاعاتی از آنها به دست می آورد. همچنین نقشه ی تونل از مدرسه تا تلاویو را بررسی میکند!

**4-13:** بچه ها میگویند ما می خواهیم برای نجات اسد به اسرائیل برویم! چرا که او در تلاویو اسیر

شده. قصاب می گوید: منتظر بمانید. بیایید با من برویم. اسیر را به دوش می اندازد و راه می افتند به

سمت مقر نیروهای مقاومت!

## فصل 14: طوفان

**1-14:** بچه ها را به مقر نیروهای مقاومت می برد و می گوید به آنها برسند! برایشان غذا و لباس می

آورند.

**2-14:** خود قصاب به جلسه میرود. نقشه ی تونل مدرسه تا تلاویو را باز میکند و فایل ها را نشان

می دهد. میگوید: اسرائیل خودش گور خودش را کنده.

**3-14:** محمد الضیف دستور آماده شدن برای شروع حمله را صادر میکند. پیش بچه ها آمده و از آنها

تشکر میکند و می گوید: ما به شما افتخار می کنیم! کار شما کمتر از رسول نیست. خدا شما را به یاری

ما فرستاد. ما راه هوا و زمین را با پاراگلایدر و بولدوزر هموار کرده بودیم و دنبال یک راه زیرزمینی

بودیم.

**4-14:** بچه ها از رفتن ممانعت می کنند و می خواهند همراه نیروهای مقاومت شوند. مصمم حرف

میزنند و پا پس نمی کشند؛ برای اسد، برای رسول و برای فلسطین. محمد الضیف می گوید که

برایشان لباس نظامی بیاورند.

**5-14:** بچه ها وصیت نامه خود را می نویسند و در مقر میگذارند! (اینبار متفاوت با وصیت نامه قبلی و

هر کس به شیوه خودش. بچه ها در همین چند ساعت خیلی بزرگ شده اند) (تسک: تحقیق درباره

وصیت نامه های شهدای نوجوان)

**6-14:** ساعت 4 صبح شنبه 7 اکتبر، شروع طوفان الاقصی. تیم چهار نفره با قصاب به عنوان تیم پیشران

جلوتر از همه برای نشان دادن مسیر می روند. تا تلاویو و نجات اسد!



## فصل 15: مثلث قرمز

**1-15:** بیست سال گذشته. اسرائیل از بین رفته. (تسک: روند نابودی اسرائیل) گروه گنگ در کافه ای

قدیمی جمع شده اند. همان کافه ای که همیشه بعد از مدرسه به آن میرفتند. (نوستالژی بازی) در

حال گفت و گو و خاطره بازی. هر کدام یک نقص عضو از طوفان الاقصی دارند. (یکی دستش قطع شده و

یکی پایش. دادا خان کر شده است. دلدل دچار آلزایم شده.)

**2-15:** دلدل از اسد میپرسد: راستی اسد! تو چگونه از اسرائیل برای ما پیام میفرستادی؟ اسد

میگوید: ای بابا. هزار بار تعریف کردم که. عماد میگوید: حواست کجاست. این بنده خدا آلزایم دارد.

اسد شروع به تعریف کردن مجدد اتفاق ها میکند. (برنامه نویس بوده و برای اسرائیلی ها کار اجباری

میکرده و ازین فرصت برای پیام فرستادن استفاده بهره برده)

**3-15:** برای گوشی دادا خان ناگهان پیامی عجیب می آید. پیام را که باز میکند عکس یک مثلث قرمز را

میبیند.